

## چشم‌انداز مکتب علمی اسکندریه در شکوفایی دانش پزشکی در اسلام و ایران

سید علیرضا گلشانی<sup>الف و ب</sup>، هادی پیروزان<sup>ب</sup>، آرمان زرگران<sup>ج</sup>، بابک دانش‌فرد<sup>د</sup>

<sup>الف</sup> دفتر مطالعات تاریخ پزشکی ایران، دانشگاه علوم پزشکی شیراز، شیراز، ایران

<sup>ب</sup> گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران

<sup>ج</sup> مرکز تحقیقات علوم دارویی و گروه داروسازی سنتی، دانشکده داروسازی، دانشگاه علوم پزشکی شیراز، شیراز، ایران

<sup>د</sup> مرکز تحقیقات طب سنتی و تاریخ طب و مرکز رشد طب سنتی و گیاهان دارویی، دانشگاه علوم پزشکی شیراز، شیراز، ایران

### چکیده

یکی از مکاتب علمی و پزشکی تأثیرگذار در جهان باستان مکتب اسکندریه بوده که از زمان شکل‌گیری‌اش در دوره جانشینان اسکندر (از ۳۰۵ تا ۳۰ پیش از میلاد، نزدیک به سیصد سال) در مصر (بطالسه) تا حمله رومیان و سقوط این سلسله شاهد رونق و شکوفایی بسیاری در علم طب بوده‌است. اساتید علمی اسکندریه با عناد و تعصب مذهبی رومیان، مجبور به مهاجرت به مرکز علمی جندی-شاپور در دوره خسرو انوشیروان شده، و سبب شکوفایی بیشتر این مرکز جهانی شدند. مشابه این رویه در دوره اسلامی با تأسیس مکتب دارالعلم بغداد در زمان هارون الرشید و مامون ادامه یافت. مکتب علمی اسکندریه که لقب دارالعلمی را در جهان باستان به خود اختصاص داده‌است، با دارا بودن مدارس علمی، بیمارستان‌ها و مراکز درمانی و کتابخانه مجهز، شهرتی جهانی یافته بود. علما و دانشمندان بزرگی که در این مکتب پا به عرصه نهادند، شیوه‌های نوینی در پزشکی ابداع کردند. موفقیت‌ها و پیشرفت‌های این دانشمندان در زمان نهضت‌های ترجمه رخ داده در دو مرکز جندی‌شاپور و بغداد و طی دو دوره حکمرانی ساسانیان و بنی‌عباس به این مراکز علمی منتقل شد. در این مطالعه سعی شده این مکتب بزرگ پزشکی مورد بررسی قرار گیرد.

**کلید واژه‌ها:** مکتب، طب، مدارس، بیمارستان‌ها، مصر، اسکندریه.

تاریخ دریافت: مهر ۹۲

تاریخ پذیرش: تیر ۹۳

### مقدمه:

یونان را تا هندوستان می‌برد و نفوذ شرق را به غرب می‌آورد. با این همه، امپراتوری اسکندر از وحدت درونی اندکی برخوردار بود و با مرگ وی در سال ۳۲۳ ق. م. به سه قسمت تحت حکومت فرماندهان او و اخلافشان، تجزیه شد. یونان و مقدونیه سرانجام به دست آنتیگونوس و سلسله‌اش (آنتیگونیان) افتاد، ایران و بابل از آن سلوکوس و سلسله‌اش (سلوکیان) شد و مصر به بطليموس منجی (سوتر) داده شد که مؤسس دودمان بطالسه شد و حوزه‌های علمی دوران حکومت اوست که در این تحقیق به آن پرداخته شده‌است (۱).

استقلال یونان در سال ۳۳۸ پیش از میلاد با استیلای مقدونیه پایان یافت. دو سال بعد، فیلیپ مقدونی مورد سوء قصد قرار گرفت. پسرش اسکندر، که در گذشته شاگرد ارسطو بود، به جانشینی وی رسید. محققین به درستی گفته‌اند که جلوس اسکندر عصری را پایان داد و عصر تازه‌ای را آغاز کرد. امپراتوری جدید و پهنای تأسیس شد که به سرعت از سواحل غربی مدیترانه تا دره سند و از مصر و بابل تا دریای خزر و ماورای آن را در بر گرفت. این امپراتوری عظیم فرهنگ

مصر بیش از هرکشور دیگر، آرام‌تر و آسان‌تر تسلیم اسکندر شد و این امر موجب شد تا مصر امنیت لازم را جهت استقرار پایه‌های یک نظام علمی و فلسفی درخود به وجود آورد و اسکندریه به‌عنوان هدیه‌ای از طرف اسکندر به مصریان تقدیم شود تا به صورت آتن شرق محل تمرکز و تردد علما و اندیشمندان شود (۲). از زمان فتوحات اسکندر و زوال دولت شهرهای یونان تا اواخر حاکمیت امپراتوری روم غربی و یا اوایل به‌قدرت‌رسیدن ژرمن‌ها در قرن چهارم میلادی را دوره یونانی‌مآبی نام‌گذاری کرده‌اند (۳).

شهر اسکندریه مصر را اسکندر مقدونی در ۳۲۳ پیش از میلاد تأسیس کرد. مرکزیت علمی اسکندریه از دوره بطاسه، یعنی جانشینان بطلمیوس اول سوتر (۳۲۳-۲۸۲ ق. م) سردار معروف اسکندر، که پس از تقسیم ممالک وی صاحب مصر گشت، آغاز شد. اسکندریه تا آن زمان که رومیان آن را مسخر کردند، در تصرف سلسله بطالسه بود. بطلمیوس سوتر اسکندریه را پایتخت خود قرار داد و سخت کوشید که این شهر مرکز علم یونانی و جایگاه دانشمندان شود (۴). وی با کمک یکی از پیروان مکتب ارسطو، یعنی دموکریتوس، در اسکندریه مرکزی علمی به‌نام موسوم (museum) تأسیس کرد که به تحقیقات علمی از نجوم و فلکیات گرفته، تا طب و گیاه شناسی اختصاص یافت و در واقع این موزه، دانشگاهی یونانی به‌شمار می‌رفت و با مدارس قدیمی‌تر آتن رقابت می‌کرد. ظاهراً پیش از آنکه بطلمیوس سوتر دست به تأسیس موزه اسکندریه بزند در معبد هلیوپولیس مصر گروهی از حکما و دانشمندان به‌سر می‌بردند. و سوتر آنان را به اسکندریه منتقل کرد و از این رو اسکندریه از جنبه‌ای وارث علم و حکمت مصری نیز بوده‌است (۴). اما به نظر می‌رسد که عنصر مصری در محیط یونانی اسکندریه تحلیل رفته و این شهر بیش از آنکه وارث هلیوپولیس باشد، وارث آتن بوده‌است (۱). حوزه مطالعات علمی و فلسفی از یونان به اسکندریه منتقل شد. اسکندریه از برکت موقعیت مناسب جغرافیایی، دروازه شرق و غرب محسوب می‌شد و محققین این ناحیه می‌توانستند در محیط مساعدی که به همت بطلمیوس، سردار نامی اسکندریه، پدید آمده بود، به مطالعات علمی و عملی دامنه‌داری دست

بزنند؛ به‌خصوص که در این ایام در شهر زیبای اسکندریه رصدخانه، کتابخانه و محل‌هایی برای تربیت و نگهداری انواع حیوانات و نباتات وجود داشت. می‌گویند در کتابخانه اسکندریه ششصد هزار جلد کتاب وجود داشته و اهل تحقیق می‌توانستند با آزادی کامل از تمام منابع و وسایل موجود برای بررسی‌های علمی استفاده کنند (۵).

این دوره ششصد یا هفتصد ساله (از تأسیس اسکندریه تا ظهور اسلام) از یک سو مشتمل بر انتقال عناصر یونانی به آن‌سوی مرزها- یعنی خاور دور، آسیای میانه و مرکزی و شمال آفریقا- و از سوی دیگر مشتمل بر انتقال عناصر شرقی به قلمرو امپراتوری و ترکیب و امتزاج مؤلفه‌های گوناگون دینی، عرفانی و فلسفی است (۳). علم و فلسفه اسکندریه جنبه جهان‌وطنی پیدا کرد و تمایل شدیدی نسبت به افکار مشرق‌زمین در آن پیدا شد. فرهنگ یونانی با آنکه ادعای اصالت و انحصار یونانی‌بودن داشت، به‌طور کامل از تأثیر شرق برکنار نمانده بود و ریشه بسیاری از مسائل یونانی را می‌توان به مصر، بابل و ایران رسانید. با آنکه اسکندریه در پراکندن طرز فکر دوره متأخر یونان برجستگی پیدا کرد، تنها به انتشار علم یونانی تعلق نداشت. فرهنگ اسکندرانی نه محلی بود و نه ملی، بلکه جنبه جهان‌وطنی داشت (۴).

حوزه علمی اسکندریه مهمترین مرکز برخورد افکار و اندیشه‌های فلسفی، علمی و عرفانی شرق و غرب بود. دانش- پژوهان از اساتید زبردست، از کتابخانه‌ها و رصدخانه‌ها برای مطالعات علمی و تجربی استفاده می‌کردند. در نتیجه همین موجبات و عوامل مساعد، دیری نگذشت که نوابغ بزرگی در زمینه‌های مختلف دانش بشری پا به عرصه وجود گذاشتند (۵).

#### مکتب علمی اسکندریه:

گوناگونی علومی که در حوزه اسکندریه بدان پرداخته می‌شد از ویژگی‌های شاخص این مراکز به حساب می‌آمد. دانشمندان مختلف هر کدام به بررسی و مذاقه در رشته‌های خاص خویش می‌پرداختند و این تخصصی‌شدن در کار علم در آن مقطع زمانی تحول عظیم به حساب می‌آمد. به‌طور مثال

دانشمندان بزرگی چون جالینوس، بطلمیوس و ارشمیدس هر کدام به رشته خاص علمی و تخصصی خود می پرداختند (۴).

کتابخانه عظیم اسکندریه نیز گویای وسعت و عظمت دامنه کارهای علمی ای بود که در این حوزه شکل گرفت. این کتابخانه به عنوان بزرگترین کتابخانه جهان باستان شناخته شده است و با وسعت قابل توجه خود که مشتمل بر کتاب های بسیار در موضوعات مختلفی اعم از فلسفه و طب، ریاضیات، نجوم و دیگر علوم عقلی بود، توانسته بود زمینه مناسبی برای تحقیقات دانشمندان و فیلسوفان فراهم آورد (۱).

از حوزه اسکندریه بزرگان بسیاری را می توان نام برد که بر تمدن اسلامی تأثیر به سزایی داشته اند. یکی از این بزرگان اقلیدس مهندس بزرگ بود. او را که معاصر بطلمیوس دوم (۲۸۳-۲۴۶ ق. م.) دانسته اند، از بنیان گذاران بزرگ علم هندسه است. شهرت اقلیدس چندان زیاد بود که موسئوم (مرکز علمی واقع در اسکندریه) را به صورت زادگاه تحقیقات ریاضی در آورده بود. اثر برجسته وی کتاب اصول بود (۴). آوازه اقلیدس هم بیشتر بسته به همین کتاب اصول است که برآیند سازمان یافته هندسه یونان است و تا گذشته نه چندان دور شالوده همه آموزش هندسه در غرب و شرق بود. در واقع نفوذ آن به لحاظ روش های استنتاجی آن- حکم، فرض، قضیه، اثبات- از هر کتاب دیگری به جز کتاب مقدس بر ذهن غربی تأثیر بیشتری داشته است (۶).

ارسطرخوس (متوفی حدود ۲۳۰ ق. م.) از مردم سالوس (شهری در ۵۰ کیلومتری شمال غرب ملیتوس)، منجم و از معلمان مدرسه اسکندریه بود. وی نخستین کسی است که ثابت کرد که می توان به وسیله مثلث فیثاغورس فاصله نسبی خورشید و ماه را از زمین پیدا کرد و همچنین حدس زد که خورشید به جای زمین مرکز جهان است. و این نظریه در قرن شانزدهم توسط کوپرنیکوس به ثبوت رسید. در این نظریه وی پیروان فراوانی پیدا نکرد، ولی پیشنهاد او فراموش نشد و ابوریحان بیرونی (حدود ۱۰۰۰ م.) از آن ذکری کرده است (۴).

دیگر از این بزرگان ارشمیدس صقلی (سیسیلی) از اهالی سیراکوز (۲۸۷-۲۱۲ ق. م.) ریاضیدان و صاحب اکتشافات بزرگ است که از تربیت یافتگان حوزه علمی اسکندریه

محسوب می شود (۷). تألیفات او و به خصوص آنچه را که به علم جراثقال (مکانیک- هیدروستاتیک امروزی) ارتباط داشت، مسلمانان می شناختند و با آنها کار می کردند (۴).

آپولونیوس یک عضو مشهور دیگر مکتب ریاضی اسکندریه بود. او بین سال های ۲۴۶ و ۲۲۱ ق. م در پرگه- شهرهای در جنوب ترکیه امروزی- به دنیا آمد. او به تحقیق در مقاطع مخروطی پرداخت و اسامی یونانی بیضی، سهمی و هذلولی را که معادل عربی آنها «قطع ناقص» و «قطع همگانی» و «قطع زائد» است، وضع کرد (۴). بعدها در دوره سامانی ابوجعفر خازن در باب حل مسائل مربوط به قطوع مخروطی از نظریات او استفاده کرد. بیرونی در بخشی از کتاب یاد شده، به همین مطلب اشاره می کند و خازن را در زمره افرادی چون ابراهیم بن سنان و ابوسهل کوهی به عنوان میراث داران آپولونیوس در این بحث معرفی می کند (۸). آپولینیوس مطالعاتی را نیز در روش های بیان اعداد بسیار بزرگ و اعداد اصم (گنگ) انجام داد (۴). اراتوستنس (متوفی حدود ۱۹۴ ق. م.) یکی دیگر از دانشمندان برجسته اسکندریه و از پیشوایان جغرافیای قدیم به شمار می رود. وی طرحی برای اندازه گیری محیط و شعاع زمین ریخت که بعدها توسط مأمون خلیفه عباسی در سال (۲۱۴ ق/ ۸۲۹ م) عملی و چند سال پس از آن نیز تجدید شد (۴). آوازه او در میان هم عصرانش بسیار بود و رساله جغرافی او مدت ها کتاب مرجع بود (۶).

دیگر از این بزرگان علم در حوزه اسکندریه، بطلمیوس (قرن دوم میلادی) بود که با پیروی از آرای برخس (فیلسوف و ریاضیدان بزرگ حوزه علمی اسکندریه که در ربع اول قرن دوم پیش از میلاد در میکایا متولد شد، وی دستاوردهای نجومی قابل ذکری در زمینه حرکات سیارات، رفتار ثوابت، طول سال و فواصل خورشید و ماه دارد) کتاب معروف خود مجسطی را نگاشت، که بعدها مسلمانان آن را المجسطی خواندند (۷). این اثر از یک سو چکیده اخترشناسی یونان تا روزگار خویش است و از سوی دیگر، نتایج تازه کار خود او بر روی نظریه حرکات سیارات و همچنین فهرستی از مواضع ستارگان و جدول نو و گسترده ای از وترها بود (۶). بطلمیوس در نجوم، زمین را مرکز جهان می شناخت و برای بیان حرکات اجرام سماوی شماره فراوانی

دوایر یا افلاک غیر هم مرکز (epicycles) تصور کرده بود. این منظومه به ظاهر تا حدی قابل قبول به نظر می‌رسید و بعدها که منجمان مسلمان به نارسای‌هایی در آن پی‌بردند، در اصلاح آن کوشیدند. معروف‌ترین این اصلاحات همان است که به نام «نجوم جدید» شناخته شده و منشأ آن در اندلس بوده است (۴).

#### دانش پزشکی و فلسفه اسکندریه:

نزدیکی دانش پزشکی و مطالعات فلسفی در نزد حکما اسکندریه باعث شده که این دو دانش را با همدیگر موردبررسی و تحلیل قرار دهیم. علم طب در شهر اسکندریه به سیر تکاملی خود ادامه داد. فرمانروایان این شهر با سخاوت بسیار برای رشد علوم و معارف بشری به تأسیس دانشکده‌ها و کتابخانه‌های بزرگ مبادرت کردند. دانشجویان از ممالک اطراف برای کسب علم به این شهر هجوم آوردند؛ تعداد آنها را تا چهارده هزار نفر ذکر کرده‌اند. برای پذیرایی بیماران و مطالعه در احوال آنها بیمارستان‌های بزرگی برپا کردند و چون مذهب و ماوراءالطبیعه چندان مزاحم علم نبود، پزشکان شروع به تشریح نعش مردگان کردند (۵). معروف است که پزشکی به نام هروفیل اشخاص جانی محکوم به اعدام را تشریح می‌کرد. او در حدود سیصد سال ق. م. اعلام کرد که مغز مرکز هوش است. وی شریان‌ها و ریه‌ها را مشخص کرد و تعداد ضربات را با کمک ساعت شنی معین کرد. وی زندگی را محصول چهار نیروی اساسی، یعنی نیروی غذایی، حرارتی، متفکرة و احساساتی می‌شمرد و محل آنها را به ترتیب: کبد، دستگاه هضم، قلب، مغز، و اعصاب می‌دانست. اراسیسترات بیش از هروفیل به وظایف الاعضا اهمیت می‌داد. او اول کسی است که جریان خون را بیان کرده‌است؛ به عقیده او خون منشأ حیات است و هوا بعد از تنفس وارد شریان‌ها می‌شود و نیرو و انرژی را با خود همراه می‌برد. در همین ایام، پژوهش در رشته‌های مختلف طب آغاز شد. علم امراض زنانه، چشم‌پزشکی، ادویه-شناسی به وسیله اطبای اسکندریه در خط کمال پیش‌رفت (۵).

شهرت حوزه علمی اسکندریه در طب، یکی از اطبای مشهور دنیای قدیم را به این شهر کشانید و او در آنجا تربیت

یافت و از مشاهیر اطبای عالم گشت. این طیب مشهور جالینوس القلوذی اهل برغاس بود. جالینوس در سال ۱۳۰ میلادی متولد شد و با تحقیقات و تتبعات خود مکتب دوم اسکندریه را به مقامی رفیع رسانید (۵). جالینوس نه تنها بیشتر کتب بقراط (تاریخ پزشکی یونان با نام بقراط (هیپوکرات) از مردم کوس شروع می‌شود که سال ۲۵۷ ق. م از دنیا رفت و کتاب کلیات قصار یا فصول او پیوسته کتاب راهنمای کسانی بوده‌است که حرفه طبابت داشته‌اند. این مجموعه از جمله نخستین آثار طبی است که توسط حنین بن اسحاق که زبان یونانی می‌دانست، به زبان عربی ترجمه شد.) را شرح و تفسیر کرد، بلکه خود نیز در طب و داروشناسی و تشریح، تألیفات و مطالعات مهمی داشت که همه آنها مورد استفاده مسلمین قرار گرفت. در دوره قبل مدرسه اسکندریه، نوشته طبی گالن (جالینوس) بسیار معتبر بود و منتخبی از رساله‌های وی به عنوان متن برنامه درسی، تدریس می‌شد (۶). آثار جالینوس نیز همچون آثار بطلمیوس و ارسطو مورد پشتیبانی و حمایت روحانیان مسیحی قرون وسطا قرار گرفت و مدت هزار سال مبنای عقاید، و مرجع اتکای طبیعی‌دانان بود، تا آنکه کوشش‌های کسانی از قبیل «وزال» و «سروه» و «فالوپ» زنجیر سنگین استبدادی که طب قدیم جالینوسی به وجود آورده بود پاره کرد. قطع نظر از افکار ایدآلیستی او، می‌توان «جالینوس را یکی از بنیان‌گذاران علم فیزیولوژی دانست. وی خوک و گوسفند و گاو و فیل را تشریح کرد و متوجه شباهت مابین ساختمان بدن انسان و میمون شد و استخوان‌ها و استخوان‌بندی را توصیف کرد و عمل اعصاب را در بدن انسان تشخیص داد و حتی با قطع کردن عصب، موفق شد که فلج مصنوعی ایجاد کند و ثابت کرد که رگ‌ها پر از خون هستند نه «باد» و تفاوت بین خون وریدی و خون شریانی را شرح داد (۵). بعد از جالینوس از بزرگترین و مشهورترین اطبای اسکندریه که کتب وی در تمدن اسلامی شهرت بسیار داشته و به عربی ترجمه شده اوریباسیوس برغای (۳۲۵-۴۰۰ م.) است (۷).

دیگر پزشک معروف اسکندریه پل آیکینایی نام داشت. او به احتمال زیاد در اواخر قرن هفتم می‌زیسته است. وی مؤلف چند کتاب طبی است که در این میان تنها یکی از کتب

به آسانی می‌توان دریافت که چگونه چنین کتابی در ایجاد وحدت وجود و تصوّف که در فلسفه اسلامی آشکار است مؤثر بوده است (۱).

از جمله تربیت‌یافتگان مشهور این حوزه اندکی پیش از ظهور اسلام یکی طیب فیلسوف سرجیوس رأس العینی متوفی به سال ۵۳۶ م. که از مترجمان معروف تألیفات جالینوس و ارسطو و علمای دیگر یونانی به سریانی بود که بعدها به دانشگاه جندی‌شاپور می‌پیوندد و دیگر، اهرن الاسکندرانی طیب معروف به «اهرون القس» صاحب کناش معروف است. کتب این دو طیب نیز تأثیری عظیم در ایجاد مقدمات علوم اسلامی داشته‌است (۷).

بر روی هم حوزه علمی اسکندریه در مسائل مختلفی از قبیل طب، نجوم، ریاضیات، کیمیا، جغرافیا و فلسفه شهرت داشت. اسکندریه موقعیت حساس خود را به‌عنوان برجسته‌ترین مرکز علمی جهان آن روز همچنان تا ظهور دیانت اسلام حفظ کرد و تا زمان فتح مصر به‌دست مسلمانان فعالیت علمی خود را به شیوه خاص یونانی دنبال کرد (۲).

حوزه اسکندریه تا اواخر قرن اول هجری یعنی تا عهد عمر بن عبدالعزیز دایر بود و بنا بر بعضی منابع در عهد این خلیفه به انطاکیه منتقل شد. مسعودی در این باره می‌نویسد: «... گفته‌ایم که چگونه مجلس درس از آن به اسکندریه منتقل شد و چگونه در روزگار عمر بن عبدالعزیز از اسکندریه به انطاکیه رفت ...» (۹). با اینکه انطاکیه در منطقه مورد مناقشه‌ی امپراتوری اسلامی و رومی قرار داشت، ولی محل خوبی برای تبادل و انتقال کتب یونانی به سرزمین‌های اسلامی به‌شمار می‌آمد (۱۰).

در عهد خلافت المتوکل (۲۳۲-۲۴۷ هـ) این مرکز علمی به حرّان انتقال یافت. بعد از حرّان، میراث یونانی از این شهر به شهرهای شمال شرقی عراق (نصیبین و رها) منتقل شد (۱۱). مسیحیان نسطوری در این انتقال نقش مهمی داشتند، چنان که به همت آنان، این مناطق مهم‌ترین مرکز انتشار علوم یونانی در سرزمین‌های نزدیک شد.

حوزه اسکندریه به‌عنوان جانشین و ادامه‌دهنده سنت هلنیسم (مشقت از هلن نام جد فرخی یونانیان است، و یونانیان را به همین مناسبت

به‌نام «هفت کتاب پزشکی» برجا مانده است. این کتاب توسط حنین بن اسحاق ترجمه شده و در میان اعراب شهرت فراوان داشت. به‌خصوص از لحاظ فن قابلیت بیشتری بدان رجوع کردند و به همین جهت وی را «القوابل» لقب داده‌بودند (۴).

اهرن یا هارون کاهن و پزشک اسکندرانی نیز یکی از کسانی است که اطلاع زیادی از زندگی وی در دست نیست. وی مؤلف مجموعه‌ای است که می‌گویند توسط شخصی به نام گوسیوس به سریانی ترجمه شده‌بود. نویسنده قدیمی‌تر سریانی، ابن العبری نوشته‌است که هارون سی کتاب تألیف کرده‌بود که سرجیوس رأس العینی آنها را ترجمه کرد و دو کتاب از خود بر آنها افزود. کتاب‌های هارون در میان مسلمانان رواج کامل داشته و طب اسلامی سخت از آن تأثیر پذیرفته است (۴).

از فیلسوفان معروف حوزه علمی اسکندریه، یکی فیلون اسکندرانی (۲۰ ق.م - ۴۰ م) و دیگر آمونیوس (اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم میلادی) بنیان‌گذار فلسفه نوافلاطونی و شاگرد مشهور او فلوطین صاحب کتاب تاسوعات (۲۰۳ م یا ۲۰۵-۲۰۷ م) هستند. نامبرده از توافق عقاید افلاطون و ارسطو و همچنین آراء فلسفی و دینی یونان با عقاید دینی و فلسفی یهود و نصارا، روش‌های جدیدی در فلسفه ایجاد کردند و این طریقه یعنی آشتی‌دادن بین فلسفه و دین بعدها توسط فلاسفه بزرگی چون ابن سینا، فارابی، کندی و ابوزید بلخی هم به نحو دیگری انجام گرفت (۷).

در تعلیمات افلوپین موناَد (monad) یا واحد به عنوان رب اعلی معرفی شده که سرچشمه خیر و نظام است. مطابق نظر ایشان، خدای افلوپین ازلی‌تر و برتر از هر چیز است. معرفت از راه ادراک حسی و نیز از راه استنتاج از مدرکات حسی حاصل می‌شود. ولی عالی‌ترین و بهترین معرفت آن است که از راه الهام و اشراق حاصل می‌شود (۴). اساس فلسفه نوافلاطونی در واقع همان تعلیم کتاب اثنا افلوپین است، که جانشینان وی آن را تکامل بخشیدند و مدت چند قرن در جهان یونانی و رومی تأثیر داشت. دانشمندان بغداد بیش از زمان کندی آن را از تألیفات اصیل ارسطو می‌دانستند و کسانی دیگری نیز تا مدت‌ها پس از این زمان چنین تصویری داشتند.

قوم هلن می‌نامیدند) و مهم‌تر از همه انتقال‌دهنده حد واسط فرهنگ یونانی به مشرق زمین و محل تلاقی سنت‌های عرفانی، فلسفی و اخلاقی، هنری و ادبی شرق و غرب تلقی شده است (۱۲). و با آن‌که اغلب دنباله‌رو دانشمندان و فلاسفه قدیم یونان بودند، ولی به هر حال در تمدن و علوم دنیای بعد از خویش صاحب تأثیر بسیار بوده‌اند. مسلمانان به مرور، از طریق ترجمه‌های آثار یونانی در کنار آثار ایرانی، سریانی و هندی، روش تحقیق در علوم فلسفی، پزشکی و کیمیا را از دانشمندان اسکندرانی و دیگر تمدن‌ها آموختند. منطق ارسطویی، فلسفه یونانی و آثار پزشکی جالینوس نیز از طریق اسکندریه وارد جهان اسلام شد و بعدها در اندیشه بسیاری از جریان‌های اسلامی مثل معتزله نمایان شد (۱۰).

با وجود اینکه علوم یونانی تنها یکی از منابعی بود که تمدن اسلامی از آن بهره برد، اما در عین حال به‌عنوان یکی از تأثیرگذارترین این منابع نیز شناخته می‌شد و بدون تردید بر روی شیوه تفکر اندیشمندان مسلمان تأثیر به‌سزایی گذاشت. یونانیان دانشی را که با زندگی روزمره ارتباط داشت کم‌ارزش می‌شمردند. ولی در ریاضیات موفقیت چشمگیری کسب کردند. ریاضیاتی که به اعتقاد آنان بر اساس سری اصول بدیهی شکل گرفته بود و حتی سایر قضایای علوم دیگر را نیز به‌وسیله منطق قیاسی مورد استفاده در اصول ریاضی، اثبات می‌کردند (۱). یونانیان چنان دل‌باخته این منطق شدند که قیاس را تنها وسیله معتبر کسب دانش می‌پنداشتند. اما با این حال می‌دانستند که قیاس برای پاسخگویی به برخی از پرسش‌ها کافی نیست. برای مثال فاصله دو شهر را به‌وسیله قیاس نمی‌توانستند به‌دست آورند، بلکه باید اندازه‌گیری می‌کردند. هرگاه که لازم بود، طبیعت را مشاهده می‌کردند، ولی این امر با رغبت انجام نمی‌گرفت. آزمایش کردن به نظر یونانیان کاری بیهوده و معارض با زیبایی قیاس خالص بود و از ارزش آن می‌کاست. این بی‌توجهی به عمل، مشاهده و تجربه، راه خود را به درون اندیشه مسلمانان نیز تا حدودی باز کرد و سال‌ها طول کشید که تفکر ارسطویی از مقام والا و دست‌نیافتنی خود به پایین کشیده شود. درواقع در وادی نظریه و نظریه‌پردازی، فلاسفه یونان در اوج قرار داشتند و هرچند آشنایی مسلمانان

با دانش‌هایی که از اقوام مختلف دیگر وام گرفته بودند (ایرانی، سریانی، هندی و...)، به مانند یونانیان مشاهده و تجربه و عمل را خوار نمی‌پنداشتند، در ابتدا کمتر اندیشمند مسلمانی جرأت و شجاعت این را داشت که خلاف گفته‌های ایشان سخنی بگوید. این سنت توسط اندیشمندانی مانند رازی، بیرونی و دانشمندان دیگر شکسته شده و دوران طلایی تمدن اسلامی را بر پایه ادغام فلسفه و تجربه شکل داد (۱۳، ۱).

به نظر راسل: «تمدن اسلامی در بهترین ادوار خود از بسیاری جهات، هنری و فنی و قابل‌ستایش بود، ولی هیچ قدرتی در زمینه تفکر مستقل در مسائل نظری نشان نداد. دانشمندان مسلمان برخلاف دیدگاه یونانی، به جنبه کاربردی و تجربی علوم توجه داشته‌اند، ولی در بهترین حالت تنها فضیلت علوم دوره اسلامی را انطباق دانش یونانی با عمل دانسته و نه پیشبرد نظری دانش و ارائه دیدگاه‌های مستقل و ابداع فکری».

مکتب امپیریک یا مکتب پزشکی اسکندریه:

مکتب امپیریک یا مکتب اسکندریه یکی از مکاتب قدیمی در پزشکی یونان باستان و روم می‌باشد. نام این مکتب از واژه امپیریا که در یونانی، به معنای تجربه است، مشتق شده است، زیرا پزشکان این مکتب دانش خود را فقط از طریق تجربه کسب می‌کردند. سرپیون اهل اسکندریه و فیلینوس اهل کوس به‌عنوان پایه‌گذاران این مکتب در قرن سوم قبل از میلاد در نظر می‌گیرند. در میان اسامی پزشکان مربوط به این مکتب به نام‌هایی چون: آپولونیوس اهل سیتیوم، گلوکیاس، هراکلیدس، باخیوس، ژئوخیس، منودوتوس، تئوداس، هرودوت اهل تارسوس، آخریون، سکستوس امپریکوس و مارسلوس امپریکوس برمی‌خوریم (۱۴).

در میان این مکتب علمی آثار فاخری در زمینه پزشکی پدیدار شد، که یکی از مهمترین آنان می‌توان مجموعه جوامع اسکندرانیین دانست. شرح پدیدآمدن این مجموعه را نوافلاطونیانی که در قرن ششم میلادی در اسکندریه می‌زیسته‌اند، فراهم آورده‌اند. براساس آنچه در منابع گوناگون دوره اسلامی آمده گروهی از پزشکان اسکندرانی، که ابن‌ندیم

زمان زندگی آنها را نامعلوم دانسته است، مجموعه‌ای شانزده‌گانه از آثار جالینوس را گردآوری، خلاصه، تفسیر و شرح کردند و ترتیب خاصی نیز برای مطالعه این آثار پدید آوردند و هر روز بخشی از این آثار را در مکتب (حلقه) پزشکی خود می‌خواندند. به نوشته حنین بن اسحاق پزشکان اسکندرانی در پاره‌ای از آثار جالینوس تغییراتی دادند، در بعضی موارد چند عنوان را درهم ادغام کردند و کتاب جدیدی پدید آوردند و با تغییر کاربرد آموزشی آنها، به جای مخاطب عام، آنها را خاص دانشجویان پزشکی کردند. اهمیت این اثر به سرعت مورد توجه پزشکان دوره اسلامی قرار گرفت، چنان‌که در بسیاری از متون مربوط به پزشکی آن دوران آثاری از این مجموعه دیده می‌شود. محمدبن زکریای رازی، بیش از هر پزشک دیگر، در جای‌جای الحاوی از کتاب‌های جوامع اسکندرانی یاد کرده و از آنها سود برده است (۱۵).

البته ماکس مایرهوف، محقق آلمانی در بحثی تحقیقی و کم‌نظیر برای انتقال علم طب یونانی به مسلمانان دو فرض را عنوان کرده است: فرض اول اینکه ارتباط مستقیم از غرب به شرق که عبارت از انتقال از مدارس یونانی مآب اسکندریه و انطاکیه و سوریه است به عراق، و دیگر ارتباط غیرمستقیم یعنی از شرق به غرب است که عبارت از راه ایران یا به تعبیر دقیق‌تر راه جنوب ایران و خوزستان باشد و با این‌که طبق این نظر راه اصلی انتقال طب یونانی می‌بایستی همان راه مستقیم، یعنی مدارس یونانی مآب آسیای صغیر و اسکندریه باشد، با این وجود در قرن‌های نخستین اسلامی اثر قابل‌ذکری از این راه در تاریخ طب اسلامی مشاهده نمی‌شود و آنچه آثار اصلی و اساسی است، چه از نظر تعلیم طب و چه از نظر تربیت اطبا و معلمین و چه از لحاظ تألیف و ترجمه کتب و چه از لحاظ درمان بیمارستانی، همه از طریق ایران یا به تعبیر دقیق‌تر از جندی‌شاپور به بغداد و عالم اسلام راه یافته است (۱۶).

خدمت ایران ساسانی و جهان اسلام در شکوفایی و انتقال مکتب پزشکی اسکندریه:

البته مکتب و دارالعلم اسکندریه شاهد بسیاری از تنگ-نظری‌ها و آسیب‌ها نیز بوده، چنان‌که به گفته دانشنامه بریتانیکا، کتابخانه بزرگ اسکندریه طی دو مرحله، یکی هنگام جنگ داخلی در زمان امپراتور روم، در جریان حمله ژولیوس سزار به مصر در تعقیب پمپه در سال ۴۸ ق.م. در جنگ بین آن دو که در شهر اسکندریه رخ داد، ساختمان‌های گوناگونی چون اسکله و به‌ویژه کتابخانه مشهور اسکندریه در آتش سوخت. در اتفاق دوم در سال ۳۸۹ میلادی توسط ثئوفیلوس پطرس به تحریک شوق مذهبی مسیحیان کتابخانه اسکندریه سوزانده شد و این کتابخانه تخریب شد (۱۷). فشار مذهبی حتی به قتل و اعمال خشونت‌آمیز نیز منجر می‌شد تا آنجا که هیپاتیا زنی یونانی که به‌عنوان نخستین زن برجسته ریاضی‌دان و نجوم شناخته می‌شد و همچنین استاد فلسفه در شهر اسکندریه بود و به دست مسیحیان و با تحریک کلیسا به اتهام جادوگری کشته شد (۱۸).

البته شیوه و روش حکما و دانشمندان مکتب اسکندریه نیز شاهد تغییرات بنیادینی بوده، تا آنجا که در همین مرکز علمی است که از توافق عقاید افلاطون و ارسطو و همچنین آمیزش آراء فلسفی و دینی یونانی با عقاید دینی و فلسفی یهود و نصرانی روش‌های جدیدی در فلسفه ظهور کرد، مانند روش افلاطونی جدید و روش فیثاغوری. از فلاسفه مشهور این شهر یکی فیلون یهودی و دیگر امونیوس سکاس بنیان‌گذار فلسفه افلاطونی جدید و شاگردان مشهورش افلوپین صاحب تاسوعات و اوریگن و فروریوس بوده‌اند که فلسفه افلاطونی را به کمال رسانیدند و شروح همین دسته و همکاران دیگر آنان بر کتب ارسطو است که باعث مزج فلسفه ارسطو با فلسفه افلاطون و عقاید افلاطونی جدید شده و از راه مراکز علمی آسیای صغیر و عراق به مسلمین رسیده و به همان نحو به نام عقاید و آراء بحث ارسطو پذیرفته شده است (۱۹).

این تغییر روش نیز باز مورد توجه ارباب کلیسا و حکومت واقع نشد و فشار مذهبی سبب گشت که در دوره خسرو انوشیروان، با پناهنده شدن هفت تن از دانشمندان یونانی به ایران که از فشارهای عقیدتی دوران سیاه غرب و امپراطوزی روم به دور بود، بیش از پیش گندی‌شاپور و دیگر مراکز علمی

ایران در راه رشد و کمال پیش روند (۲۰). اولیری، ضمن بحث در پیرامون انتقال علوم یونانی به عالم اسلام، می‌نویسد:

"دانشگاه و مرکز طبی جندی‌شاپور در دوره انوشیروان جانشین دارالعلم اسکندریه شد و کتاب‌های جالینوس در اینجا نیز مورد مطالعه پژوهندگان قرار گرفت و مدرسان و دستیاران ایشان بر همان اسلوب اسکندریه در جندی‌شاپور نیز عمل می‌کردند (۵). اما روحیه علمی و افکار فلسفی آزاد نوافلاطونی با استبداد شرقی ایرانی با وجود ذهن آزاداندیش شاهنشاه ایران قابل تطبیق نبود، پس از چندی درخواست مراجعت به اسکندریه کردند و انوشیروان در عهدنامه ۵۴۹ م. که با روم بست شرط کرد که رومی‌ها متعرض آنها نشوند (۲۱). صد سال بعد نیز با ظهور اسلام و تصرف مصر و اسکندریه در سال ۶۴۱ میلادی (۲۰ هجری قمری) توسط عمرو عاص در زمان خلیفه دوم «عمر»، عرب‌های مسلمان این کشور را تسخیر کردند (۲۲)."

البته به کار بردن واژه استبداد شرقی توسط اولیوری با مقایسه اختناق موجود در روم شرقی و فضای باز علمی عصر انوشیروان بیشتر تلاشی برای اعاده حیثیت غرب در مقابل شرق به نظر می‌رسد تا دلیل بازگشت این دانشمندان.

در آغاز طلوع اسلام در مصر از مرد بزرگی در اسکندریه یاد شده که به یحیی النحوی مشهور به محب الاجتهاد یا محب التعب است که وی در فلسفه و طب تألیفات بسیار داشته‌است. فلاسفه متأخر اسکندریه در نزدیک کردن فلسفه یونانی با مبانی آیین مسیح بسیار کوشیدند و کوشش‌های آنان در این زمینه به حکمای آسیای صغیر و شام و عراق و کلیساهای رها و نصیبین و جز آنها نیز انتقال یافت (۱۹).

به اعتقاد ابن ابی اصیبعه انتقال مدرسه پزشکی اسکندریه به انطاکیه از سوی ابْنِ ابِجَرِ کِنانی، عبدالملک بن سعید بن حیّان بن ابجر عجلی کنانی همدانی کوفی، مکنی به ابوبکر بوده که معاصر با روزگار خلافت عمر بن عبدالعزیز (۹۹-۱۰۱/۷۱۸-۷۲۰م) اتفاق افتاد، در آن دوره ابن ابجر استادی طب و فلسفه را برعهده داشته‌است. روایت‌های متعددی در زمینه روش‌های حفظ تدرستی از ابن ابجر باقی مانده‌است (۲۳).

حنین بن اسحاق پس از ورود به حلقه درس خلیل بن احمد عروسی و آشنایی با ادبیات عرب، وارد حوزه درسی یوحنا بن ماسویه شد. پس از اخراج از مجلس یوحنا، شوق و علاقه‌اش به تحصیل علم طب، آن هم به زبان یونانی که زبان اولیه این علم بوده، او را راهی اسکندریه کرد و در حدود دو سالی را در آنجا به تحصیل زبان و ادبیات یونانی پرداخته و در این مدت بر زبان یونانی مسلط شد. سرانجام زمانی که به بغداد برگشت به زبان‌های عربی، یونانی، سریانی و فارسی به خوبی آشنایی داشت و سرشار از علوم بود تا جایی که پزشکان بغداد از جمله یوحنا بن ماسویه به وی نیازمند بودند. البته در منابع تنها به موضوع آموزش حنین به یونانی در اسکندریه اشاره شده و احتمال به یقین وی دانش طبی اسکندریه را نیز آموخته و با خود همراه کرده‌است، همچنین مسئله دیگری که می‌تواند حائز اهمیت باشد مکتب علمی اسکندریه است که تا اوایل قرن سوم هجری با وجود تغییرات بسیار همچنان به حیات خویش ادامه می‌داد (۲۴).

دانشمندان اسلامی سیر علوم یونانی را از یونان به اسکندریه و از اسکندریه به ایران و انطاکیه و حران و سپس به بغداد، به تفصیل یاد کرده‌اند. در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم، علم طب به اوج ترقی خود رسید و ترجمه‌های یونانی و سریانی از کتب طبی تبدیل به کتاب‌های مستقل و منقح شد. ایجاد بیمارستان‌های متعدد در مراکز بلاد اسلامی مانند ری و بغداد، علم را به عمل، و قیاس را به تجربه نزدیک ساخت. ابو بکر محمد بن زکریای رازی، طبیب و فیلسوف معروف ایرانی نمونه کامل و برجسته‌ای از پرورش‌یافتگان آن دوره بودند، که علوم یونانی با تمدن اسلامی، که ملتهای مختلف در تشکیل آن شرکت داشتند، آمیخته شده و با سعی و کوشش دانشمندان اسلامی مراحل ترقی و تکامل خود را پیموده بود (۵). در همین ایام یعنی در سال ۲۹۰ هجری گفتگوهایی بین صاحب‌نظران درگرفت در اینکه نخستین طبیب که بوده است و آغاز طب از کجاست و پایه آن بر قیاس است یا بر «تجربه»، قاسم بن عبد الله وزیر، از اسحق بن حنین می‌خواهد که کتاب مختصر و موجزی در این باب تألیف کند. اسحق، این مسئولیت را اجابت کرد. از میان طبیبانی که نامشان در کتاب اسحق آمده بقراط و



جالینوس بیش از دیگران شهرت و اعتبار دارند و در کتب اسلامی از آن دو، به عنوان نمونه طبیب کامل نام برده می شود. قسمتی بزرگ از طب اسلامی مأخوذ از منابع یونانی است که به همت مردانی چون حنین بن اسحق بختیشوع، جورجیس، سرجس و حبیش و ایوب به زبان سریانی یا عربی ترجمه شده و در دسترس دانشجویان و پژوهندگان رشته طب قرار گرفته است «از میان آثار حنین، یکی رساله‌یی است که به علی بن یحیی نوشته و در آن، آثار جالینوس را که به زبان سریانی و عربی ترجمه شده یاد کرده است» (۵).

#### نتیجه‌گیری:

مکتب و مرکز علمی اسکندریه یکی از مکاتب بزرگ دانش پزشکی است که جایگاه والایی در شکوفایی علم در جهان باستان داشته است، این مکتب در حدود هفتصد سال در درمان و آموزش علم طب پیش قدم بوده است. تبحر علمی اطباء و پزشکان اسکندریه، تنها به این شهر منحصر نبوده و بعدها ریشه‌های آن در مکاتب سریانی و جندی‌شاپور و بعد در دارالعلم بغداد نقش‌نمایی کرده است.

در ارتقاء علم طب در اسکندریه تشویق مادی و معنوی پادشاهان و حکام بسیار مؤثر بوده است، تأمین هزینه برای آموزش طب، ساخت مدرسه علمی و احداث بیمارستان و کتابخانه مشهور اسکندریه از نکاتی بود که در رونق این مکتب

علمی مؤثر بوده است. ویژگی فرهنگی و علم‌دوستی مردم این شهر نیز از عوامل تأثیرگذار بوده است.

متأسفانه این مکتب علمی بزرگ با حمله نخست رومیان در زمان ژولیوس سزار به مصر دچار آسیب شد، و در واقعه دوم نیز یعنی آتش‌زدن کتابخانه بزرگ اسکندریه توسط تئوفیلوس پطرس آسیبی جدی یافت، و مدتی این مکتب را به سکون برد. در واقع انحطاط این مکتب با شور مذهبی مسیحیان متعصب آغاز شد و حتی قتل هیپاتیا زنی که استادی این مرکز علمی را به یدک می‌کشید را به دنبال داشت. با وجود مهاجرت نوافلاطونی‌ها به ایران نیز این مکتب تعطیل نشد و حتی سبب تقویت مکتب جندی‌شاپور در ایران از سوی آنان شد. با بازگشت دوباره به اسکندریه و تأمین جانی که مدد خسرو انوشیروان یافته بودند، صد سال دیگر به ادامه حیات خود ادامه دادند. با حمله اعراب مسلمان نیز این مکتب به عمر خود ادامه داد، ولی با تأسیس دارالعلم‌های انطاکیه در دوره بنی‌امیه و بغداد در دوره بنی‌عباس بسیاری از علمای مکتب علمی اسکندریه به مانند مکتب جندی‌شاپور راه خود را به آن سو کج کردند و دانش این مکتب را به مرکز جهان اسلام منتقل کردند.

## References:

1. Pirouzan H. "An Investigation into rational sciences and narrative sciences in samani era and the reasons for its expansion and spread", M.A. Thesis: Islamic Iran History, Shiraz: Shiraz University, Faculty of Literature and Humanities, August 2012: pp. 17-24.
2. Bigdeli A. Translation movement in Islamic world. Marefat 1993; 5: 40-42.
3. Kalbasi Ashtari H. [Hozeh Falsafi-erfani Eskandarieh: Zamineha va Nataiej]. Kheradnameh Sadra 2003; 34: 18.
4. O'Leary DLE: How Greek science passed to the Arabs. Translated by Aram A. Tehran University Publication Center, Tehran. 1995: pp. 33-175.
5. Ravandi M: De l'histoire sociale. Voloms 1&10. Negah publication, Tehran. 2004: pp. 291-730, 287-291.
6. Ronan CA: The Cambridge illustrated history of the world's science. Translated by Afshar H. Press Center, Tehran, 2003: pp. 155-173.
7. Safa Z: History of rational science in Islamic civilization. Majed, Tehran, 2005: pp. 15-20.
8. Birouni MA: [Estia'b Vojouh al-Momkenah fi Sana'te al-Ostorlab]. Corrected by Javadi Hosseini MA. Astan Ghods Razavi, Mashhad, 2001: p. 84.
9. Masoudi AH: [Al Tanbih al-Eshraf]. Translated by Paiandeh A. Tehran: Entesharat Elmi va Farhangi; 1986: pp. 111-112.
10. Jumayli RH: Translation Movement in East Muslim world in the third and fourth centuries AD. Translated by Ayenehvand S. Samt, Tehran, 2006, pp. 109-111.
11. Nasr SH. Science and civilization in Islam. Translated by Aram A. Tehran: Elmi Farhangi Publishing; 2005: p. 12.
12. Sorour Mohammad Jalal al-Din: [Tarikh al-Hezare al-Islamieh fi al-Shargh]. Cairo: n.p., 1965, p. 41.
13. Russell B: The scientific outlook. Translated by Mansour SH. Tehran: Agah, ;1981: pp. 37-40.
14. Smith W. Dictionary of Greek and Roman Antiquities. Cambridge: Cambridge University Press; 1857: pp. 401-3.
15. Qasimlo F. Online Encyclopedia of the Islamic World. Following word: Alexandrian community; available at: <http://www.encyclopaediaislamica.com/madkhal2.php?sid=5146>.
16. Mohammadi Malayeri M. Iranian history and culture during the transition from the Sassanid era. Volume VI. Tehran: Toos Publication; 2000: pp. 277.
17. Online Encyclopedia Britannica, entry on the Library of Alexandria; available at: <http://www.britannica.com/EBchecked/topic/14417/Library-of-Alexandria>.
18. Research Machines plc. The Hutchinson dictionary of scientific biography. Helicon Publishing, Abingdon, Oxon, 2004, p. 608.
19. Safa Z: History of literature in Iran. Vol 1. Eighth Edition. Ferdows, Tehran, 2000, pp. 92-93.
20. Golshani S A, Yarmohammadi H, Daneshfard B. The Effect of Jundishapur School on Baghdad Medical School. Res Hist Med 2013 May; 2(2): 51.
21. Pirnia H, Eqbal Ashtiani A. History of commencement of the Qajar dynasty to extinction. Tehran: Khayyam; 2001: p. 269.

22. Ibn Asir Jazari. [Tarikh Kamel Bozorg Islam va Iran]. Vol 8. Translated by Khalili A, Halat A. Tehran: Moaseseh Matbouat Elmi; 1992: p. 412.
23. 23- Ebn Abi Osaybe'h AQ. [Uyun al-Anba fi - Tabaqat al-Attibba]. Vol 1. edited by Muller A. Boulaq, Cairo, 1882, p. 116.
24. 24- Golshani SA. "Medical History In Bani Abbas Era (A.D 750-1258 / 132-656 A.H)". M.A.Thesis in Islamic History. Shiraz: Shiraz University. Faculty of Literature and Humanities. February; 2012: p. 48.